

Analyzing the theory of "Nazm (order)" in precedence of subject for the purpose of empowering or allocation based on Jorjani, Sakkaki and Ibn Ashur's point of view
M. E. Khalifeh Shoushtari¹, M. Ghasemi²

معناشناسی نظم در تقدیم مسندالیه برای
تخصیص و تقویت کلام از دیدگاه عبدالقاهر
جرجانی، سکاکی و ابن عاشور
محمد ابراهیم خلیفه شوشتری^۱، محمود قاسمی^۲

چکیده

Abstract

The Holy Quran as a literary masterpiece is considered the best pattern of this important. So that, all of the methods used in it have been understood as the sublime sample of the rhetoric and eloquence. On the other hand, the old rhetorical analysis always has been used as a very practical tool for receiving the subjective meaning of speaker. In this research, we analyze the methods of and «precedence and delay» in combinations via using this tool in a completely practical way and with an inductive method. The research has made Jorjani's theory as a base and compares it with Sakkaki's theories in his well-known book "Mift h ul-uloum" and Ibn Ashur's in his Tafseer "At-tahreer Wat-Tanweer". This style has great importance in electing the speaker's concepts. Undoubtedly, this important tool play an undeniable role in explaining the rhetorical expression miracle of the Quran. So, has provided the thoughts and concepts in a sensory way like an art panel to the audience in which there is harmony between methods and current requisites. And finally, the analysis of these methods will help the reader that in addition to understand the beauty, discover the secrets and intended meaning helps the listener to understand the differences. and similarities between the great scholar's thoughts.

Keywords: Holy Qur'an, Precedence, Subject, Jorjani, Sakkaki, Ibn Ashur's.

قرآن کریم به عنوان شاهکار ادبی، برترین الگوی بلاغت به شمار می‌آید. به طوری که تمام اسلوب‌های به کار رفته در آن را نمونه‌ی والای فصاحت و بلاغت می‌دانند. از سوی دیگر، تحلیل بلاغی در قدیم و امروز همواره به عنوان یک ابزار بسیار مهم و کاربردی برای دریافت مقصود ذهنی متکلم و مفاهیم زیبایی‌شناسی در یک متن ادبی مورد توجه و استفاده ادیبان بوده است. پژوهش حاضر به معناشناسی اسلوب تقدیم مسندالیه برای «تخصیص و تقویت کلام» با روشی تحلیلی می‌پردازد به طوری که نظریه‌ی بلاغی عبدالقاهر جرجانی را اساس قرار داده و سپس آن را با آراء سکاکی در *مفتاح العلوم* و ابن عاشور در *تفسیر التحریر و التنویر* مقایسه کرده است. این اسلوب دارای اهمیت ویژه‌ای در دریافت معنای ذهنی متکلم است و نشان می‌دهد که قرآن کریم برای بیان معانی و افزایش تأثیرگذاری در ذهن مخاطب از تعبیرهای تصویری بهره برده است. این پژوهش بر آن است تا به معانی مجازی این اسلوب براساس آراء علمای مذکور دست یابد و به شنونده کمک کند تا علاوه بر درک زیبایی این ترکیب‌ها، معانی پنهان و اسرار آنها و همچنین وجوه اشتراک و اختلاف دیدگاه علماء را در دریافت معنای حاصل از این تصرف بلاغی دریابد.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، مسندالیه، تقدیم، عبدالقاهر جرجانی، سکاکی، ابن عاشور.

۱. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی.

mahmoudqaseni7@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه شهید بهشتی

(نویسنده مسؤل) mqasemi_67@yahoo.com

1. Associate Professor at Shahid Baheshti University.

2. Master of Arabic Language and Literature.

مقدمه

بدون شک تحلیل و معناشناسی بلاغی به عنوان یک ابزار بسیار مهم برای آشنا شدن با اعجاز قرآن کریم و درک مفاهیم بلاغی والای آن و همچنین دریافت مقتضای حال و معنای حاصل از ترکیب‌های بلاغی متون عربی شناخته شده است. زیرا قرآن کریم محور و اساسی است که علوم عربی به دور آن می‌چرخند، در نتیجه بلاغت از نظر علماء این فن مهم‌ترین علمی است که در خدمت اعجاز قرآن درآمد.

رسالت بلاغت و به ویژه علم معانی در آغاز برای کشف اعجاز بلاغی قرآن بوده است به طوری که عبدالقاهر جرجانی کتاب *دلایل الاعجاز* را بر این هدف نوشت و از آنجایی که شناخت اعجاز قرآن و نکته‌های ظریف آن از دیرباز مورد توجه علمای بلاغت بوده است، برای درک بهتر این اعجاز نیاز به تحلیل بلاغی است. هر چند که در قرن اول هجری روش‌های تحلیل بلاغی هنوز پیچیده و عمیق نشده بود، ولی با پیشرفت زبان‌شناسی، علم بلاغت، نقد ادبی و سبک‌شناسی روش‌ها و اهداف آن تخصصی‌تر و علمی‌تر شد. البته سبب به وجود آمدن علوم بلاغی درک مفاهیم بلاغی قرآن کریم بود. این پژوهش تلاش دارد تا به تحلیل و بررسی تقدیم مسندالیه برای «تخصیص و تقویت کلام» در جمله‌های خبری براساس نظریه بلاغی نظم عبدالقاهر جرجانی^۱ و مقایسه آرای

عبدالقاهر جرجانی آثار نسبتاً زیادی دارد که مهم‌ترین آنها کتاب *دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه* در علم معانی و بیان است.

ایشان با سکاکی^۲ و ابن‌عاشور^۳ بپردازد. علاوه بر آن، با آوردن آیه‌هایی از سوره بقره به تحلیل کاربردی این اسلوب از دیدگاه علمای مذکور خواهد پرداخت. این علماء به مسئله تقدیم و تأخیر توجه ویژه‌ای داشته‌اند و بین تقدیم در جمله‌های انشایی با تقدیم در جمله‌های خبری فرق گذاشته‌اند. به طوری که تقدیم در جمله خبری را به تقدیم مسندالیه، تقدیم مسند و تقدیم متعلقات تقسیم کرده‌اند که این پژوهش تلاش می‌کند آراء این علماء را درباره تقدیم مسندالیه، فقط با هدف تخصیص و تقویت کلام مورد نقد و بررسی قرار دهد.

سؤالات پژوهش

- رعایت اسلوب تقدیم مسندالیه یا هدف تخصیص و تقویت کلام، تا چه حد در القای آن در ذهن مخاطب و دریافت معنا تاثیر دارد؟
- معناشناسی اسلوب‌های تصویری تقویت و اختصاص کلام و نظم و تنسيق کلمات در سوره بقره چه تأثیری در القای معنا به مخاطب دارد؟

۲. ابویعقوب السکاکی (۵۵۵ ق-۶۲۶) ادیب، متکلم، فقیه، زبان‌شناس، فیلسوف و مهم‌تر از همه عالم نحو و صاحب کتاب مهم و ارزشمند *مفتاح‌العلوم*. در مقدمه این کتاب می‌نویسد: و این کتاب را در سه بخش نگاشتم: بخش اول در علم صرف؛ بخش دوم در علم نحو و بخش سوم در علم معانی و بیان. (سکاکی، *مفتاح‌العلوم*، ۱۳۵۶ ق/۳)

۳. علامه محمد بن طاهر بن محمد و بن محمد طاهر بن محمد بن محمد شاذلی ابن‌عاشور رئیس مفتی‌های تونس و شیخ دانشگاه زیتون و از اعضاء مجمع عربی دمشق و قاهره بوده و خانواده او از بزرگان اهل علم بودند. در تونس سال ۱۲۹۶ ق / ۱۸۷۹ م متولد شده است. (زرکلی: ۱۷۴/۶-۱۷۳) وی تألیفات زیادی در زمینه‌های مختلف دارد که از مهم‌ترین آنها تفسیر ارزشمند *التحریر و التنبیر* است.

۱. او ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن بن محمد الجرجانی در گرگان امروزی به دنیا آمد که حد وسط طبرستان و خراسان واقع شده و تعداد زیادی علماء را در خود جای داده بود. آن طور که در زندگینامه وی ذکر شده اشعری و شافعی بوده و علم بلاغت و نحو را نیکو می‌دانسته است. همچنین فقیه و متکلم و شاعر نیز بود (کحاله، عمر رضا، بی‌تا: ۱۲۱-۱۲۰).

با توجه به قدمت، اهمیت و کاربرد جمله‌های خبری و تقدیم مسندالیه در علم بلاغت، از همان آغاز پیدایش علم معانی تا به امروز این مسئله نظر علماء و پژوهشگران زیادی را به خود جلب کرده است که نتیجه آن خلق آثار زیادی در این زمینه بوده است. کتاب‌های شناخته شده بلاغی همچون *دلائل الاعجاز*، *الایضاح*، *التلخیص*، *مفتاح‌العلوم*، *مختصرالمعانی* و بسیاری از کتاب‌های دیگر به مسئله تقدیم مسندالیه پرداخته و به اغراض حاصل از حالت‌های مختلف آن اشاره کرده‌اند.

در میان پایان‌نامه‌ها کم و بیش به مسئله تقدیم و تأخیر به طور عام پرداخته شده که از این میان پایان‌نامه‌ای با عنوان *تقدیم و تأخیر در نحو و بلاغت* نوشته شده که درباره مفاهیم نظری تقدیم و تأخیر سخن گفته است. پایان‌نامه دیگری با عنوان *التحلیل الدلالی للجملات الاسمیة فی سورة البقره* در دانشگاه شیراز نوشته شده که مباحث دلالتی جمله‌های اسمیه را در حالت ثبوت و نفی بررسی می‌کند. تحقیقات دیگری همانند *تقدیم و تأخیر در سه جزء قرآن کریم و مقایسه تقدیم و تأخیر در نحو و بلاغت* که هر کدام به روش خود به بررسی این مسئله پرداخته‌اند. نتایجی که از این تحقیقات حاصل شده است این است که قرآن به عنوان یک شاهکار ادبی بهترین نمونه برای رعایت مقتضای حال مخاطب است. این پژوهش‌ها مسائل تئوری نظم را در آیات قرآن بررسی کرده و برخی از آنها معانی بلاغی حاصل از تغییرات نحوی را بیان کرده‌اند مانند انگیزه تقدیم و تأخیر که بیشتر برای اتمام و تقدیم و تقویت نشان داده بودند. اما پایان‌نامه‌ای با عنوان *بررسی آراء و نظریه‌های ادبی عبدالقاهر جرجانی* وجود دارد که آراء ایشان را درباره زبان و معنی و نحو و مسائل دیگر بررسی کرده است.

- دیدگاه عبدالقاهر جرجانی، سکاکی و ابن عاشور در تقدیم مسندالیه در سیاق‌های مختلف و همچنین وجه اشتراک و اختلاف آنها چیست؟

اهداف پژوهش

- تبیین و شناخت چگونگی القای کلام با استفاده از ابزار تصویری تقدیم مسندالیه برای تقویت و تخصیص و تأثیر آن در ذهن مخاطب.
- بیان دریافت معنا از جانب عبدالقاهر جرجانی و سکاکی و ابن عاشور در مورد اسلوب تقدیم مسندالیه.
- تبیین میزان اختلاف و تشابه دیدگاه آنها نسبت به این اسلوب.
- بررسی ویژگی اسلوب تقدیم مسندالیه در سیاق اثبات و نفی و نقش آن در القای معانی.
- تبیین زیبایی ترکیب‌های قرآنی و اعجاز آنها.
- فراهم آمدن یک بحث تخصصی در زمینه تقدیم مسندالیه برای تخصیص و تقویت کلام از دیدگاه برترین علمای نحو و بلاغت.

ضرورت پژوهش

در این برهه از زمان تحقیقات و پژوهش‌هایی در زمینه علم معانی با روشی ساده‌تر بیش از پیش ضرورت دارد. دیدگاه و نظریه‌های علمای قدیم در بلاغت دارای ارزش فراوان است و اکنون نیاز است که این دیدگاه‌ها را مورد تحقیق و ارزیابی قرار دهیم. مانند نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی که تحول ادبی در آن زمان ایجاد کرد و هم اکنون نیز در عرصه بلاغت و نقد ادبی کاربرد دارد. گنجینه غنی و پر بار گذشتگان این علم باید به صورت کاربردی و ساده‌تر تخصصی‌تر در اختیار مخاطبان قرار گیرد تا فهم این مفاهیم گرانها آسان‌تر شود.

پیشینه پژوهش

اما در میان مقالات علمی نیز آثاری در این زمینه وجود دارد. مقاله‌ای با عنوان «شیوه سکاکی در بلاغت» در مجله آئینه پژوهش به چاپ رسیده است و مقالات دیگری مانند «التقدیم و التأخیر بین الامام عبدالقاهر والمتاخرین»، نوشته شحات محمد عبدالرحمن ابوشیتیت.

آنچه این پژوهش را از این تحقیقات متمایز می‌کند، تحلیل یک اسلوب مهم بلاغی را برای اغراضی خاص (تخصیص و تقویت) از دیدگاه مهم‌ترین علمای بلاغت و نحو و تفسیر است که به طور جزئی و تخصصی و به صورت کاملاً علمی و کاربردی با ذکر نمونه‌هایی از سوره بقره به نقد و بررسی وجوه اختلاف و تشابه دیدگاه آنها پرداخته است.

اسناد و مسندالیه

با دقت در زبان درمی‌یابیم که جمله از مهم‌ترین ارکان آن به شمار می‌آید و از طرف دیگر، هر کلام مفید حداقل از دو جزء عمده تشکیل شده است: مسندالیه و مسند.

مسندالیه که تعابیر دیگری مانند «موضوع»، «محکوم علیه»، «مبتدا» و «مخبر عنه» بر آن اطلاق شده، جزئی است که محتوای مسند به آن نسبت داده می‌شود. دلیل اهمیت آن رکن ثابت و تغییرناپذیر بودن جمله است. در حالی که مسند رکن و جزء متغیر در جمله به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، مسندالیه «ذات» است و مسند «وصف». چنانچه علمای منطق می‌گویند: «ذات قوی‌تر از وصف است» و آن را توجیه می‌کنند و می‌گویند: جمله اگرچه بر دو رکن مسندالیه و مسند با هم استوار است، اما جمله بیشتر نیاز به ذات و ثابت دارد تا متغیر. به عنوان مثال: المال زينة الحياة، رکن اول در این جمله «المال» است که ذات و

مسندالیه است. جوهر مال تغییرناپذیر است. مسند دائمی و همیشگی نیست و در حال تغییر و تحول است». (بکری، ۱۴۰۵ق: ۱۱۵)

اما نسبتی که بین مسند و مسندالیه وجود دارد از نظر علمای بلاغت «اسناد» نامیده می‌شود که عبارت است از «نسبت دادن مسند به مسندالیه به طوری که برای مخاطب افاده معنا بکند و سکوت بر آن جایز باشد» (جرجانی، ۱۴۲۶ق: ۲۳) و اسناد خبری عبارت است از ارتباط و پیوستگی کلمه‌ای با کلمه دیگر به طوری که افاده می‌کند که معنی یکی از آنها برای دیگری به اثبات برسد یا از آن نفی شود. (القونجی، ۱۴۲۴ق: ۵۷)

اما عبدالقاهر جرجانی درباره اسناد می‌گوید: «اعلم أن معانی الكلام كلها معانٍ لا تتصور إلّا فيما بين شيئين: والاصل والاول هو الخبر و إذا أحكمت العلم بهذا المعنى فيه عرفته في الجميع وفي الثابت في العقول والقائم في النفوس أنه لا يكون خبراً حتى يكون مخبر به و مخبر عنه لأنه ينقسم الى اثبات و نفى والاثبات يقتضى مثبتاً و مثبت له و النفي ينقضى منفياً و منفياً عنه. فلو حاولت أن يتصور إثبات معنى أو نفيه من دون أن يكون هناك مثبت له و منفى عنه حاولت ما لا يصح في عقل و لا يقع في وهم». (جرجانی، ۱۴۲۸ق: ۴۸۶) باید دانست که تمامی معانی کلمات معناهایی هستند که مابین دو شیء تصور می‌شوند. اصل اول خبر است و اگر علم به این معنا را درخصوص خبر محکم و استوار کنید در تمام معانی آن را خواهد شناخت و از اموری که در عقل‌ها پایدار و در ذهن‌ها استوار است این است که هیچ خبری واقعیت و تحقق نخواهد یافت، مگر وقتی که مخبر به و مخبر عنه در کار باشند. زیرا خبر منقسم می‌شود به اثبات و نفی و اثبات اقتضاء می‌کند که مثبت له و مثبتی وجود داشته است و اقتضاء نفی

ریشه بحث‌های بلاغی در ادب عربی به مناظرات و مجالسی برمی‌گردد که در آنها معیار شعر و میزان توجه شاعر به آن معیارها و کاربرد آن در اشعار مورد داوری قرار می‌گرفت. (عتیق، عبدالعزیز، بی‌تا: ۱۰)

جاحظ معتقد است که جاهلی‌ها عیوب بلاغت و خطابه را به خوبی دریافتند و بین زیبایی اشعار و عیوب آنها براساس معیارهای بلاغی تمیز قائل می‌شدند. اما اگر از عصر جاهلی به عصر صدر اسلام گذر کنیم، خواهیم دید که مسائل بلاغی با ظهور اسلام رشد کرد و بدون شک قرآن یک عامل مؤثر در پیشرفت و گسترش زبان و فکر عربی بود. هرچند که کلام بلوغ پیامبر (ص) نیز شیوه خاصی در بلاغت است، به طوری که احادیث ایشان سرشار از مجاز و اسلوب‌های بلاغی است. به دنبال این پیشرفت، علمای بلاغت همانند ابوهلال عسکری، جاحظ، قاضی عبدالجبار و دیگران در عرصه بلاغت ظهور کردند. آنها بلاغت را شیوه‌ای برای شناخت اعجاز قرآن می‌دانستند و معتقد بودند که اعجاز قرآن در نظم کلام است. تا اینکه عبدالقاهر جرجانی نظریه‌پرداز ایرانی و بنیانگذار علم معانی و بیان ظهور کرد و با طرح نظریه خود به تفکیک و جدایی لفظ و معنا پایان داد. لفظی که عبدالقاهر جرجانی بر نظریه خود اطلاق کرد، پیش از او نزد جاحظ و قاضی عبدالجبار به کار رفته بود. با این تفاوت که آنها این واژه را شرح نکردند، اما جرجانی آن را شرح و گسترش داد و برای آن ادله و شواهدی آورد و آن را به صورت یک نظریه بنیادی در بلاغت مطرح کرد.

جرجانی قبل از هر چیز روش تحلیلی خود را بر بحث درباره علل و اسباب زیبایی کلام بنا نهاد، با این امید که بلاغت عربی را از مرحله تحلیل مجمل و سطحی به مرحله تحلیل اصولی و عمیق منتقل کند.

این است که منفی و منفی عنه در کار باشند. پس اگر بخواهید اثبات معنا یا نفی معنایی تصور شود، بی‌آنکه مثبت و مثبت عنه وجود داشته باشد، مطلبی را خواسته‌اید که در هیچ عقلی درست نمی‌آید به همین جهت ممتنع است فعلی را مقصود قرار دهید بی‌آنکه بخواهید آن را به کلمه‌ای دیگر اسناد دهید که در کلام ظاهر است یا مقدر است و اگر شما چنین قصدی را نداشته باشید، لفظ شما و صوتی را که از دهان خارج می‌کنید هر دو یکسان است. (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۶۲۱)

مفهوم لغوی نظم

نظم در لغت به معنای ترکیب، همبستگی و تألیف است. صاحب مقاییس اللغة می‌گوید: «نظم» النون و الظاء و المیم. اصل آن بر ترکیب و تألیف چیزی دلالت می‌کند، «نظمت الخرز نظماً» ترکیب و مرتب کردن دانه‌ها در رشته و غیره. (ابن فارس، ۱۳۷۱ق: ۴۴۳/۳)

در لسان‌العرب آمده: «نظم به معنای تألیف است، نظمه ینظمه نظماً و نظاماً و نظمه فانظمه. تنظم نظمت اللولوء یعنی آنها را در رشته، نظم و ترتیب داد.» (ابن منظور، بی‌تا: ۶۶۷)

مفهوم اصطلاحی نظم

امام عبدالقاهر جرجانی در مقدمه کتاب *دلایل الاعجاز* می‌نویسد: «لیس النظم شیئاً الا توخى معانی النحو و احکامه و جوهه و فروقه فیما بین الکلم». (جرجانی، ۱۴۲۸هـ-ق: ۴۰) در ادامه می‌گوید: «لیس الا أن تضع کلامک الی الی یقتضیه علم النحو» (همان: ۲۸)

و در جای دیگر می‌آورد: «تعلیق الکلم بعضها ببعض وجعل بعضها بسبب من بعض». (همان: ۳۲) که در همه آنها نظم به معنای ترکیب و همبستگی و ارتباط بین کلمات است.

پیشینیان عبدالقاهر لفظ را همانند جامه و پوششی می‌دانستند که افکار را در خود جای می‌دهد و معتقد بودند که محتوای لفظ چیزی جدا از محتوای معناست. در واقع پیشینیان در بزرگ شمردن لفظ اسراف و زیاده‌روی می‌کردند. اما عبدالقاهر در مقابل این جریان ایستاد و نظریه نظم خود را بیان کرد و به دوگانه بودن لفظ و معنی جواب داد و شبهات آنها را برطرف کرد. عبدالقاهر در کتاب *دلایل الاعجاز* در مورد گمان بعضی از علماء که فصاحت و بلاغت را به لفظ ارتباط می‌دادند، می‌نویسد: «بدان هر چه به دیدگاه‌های آنها نگاه کردم دیدم که سبب فساد کلام یک چیز است و آن هم ظن و گمان آنها درباره لفظ است و همه اوصاف آن را به عنوان لفظ مفرد می‌شناختند و بین وصف حاصل از لفظ در نفس متکلم و بین معنای ذهنی و فکری آن تفاوت قائل بودند». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۲۹۰) شکی نیست که در نظر عبدالقاهر ارتباط زبان با شعر و نحو با بلاغت به مراتب فراتر از قواعد منطقی و عقلی صرف است. تا جایی که در فصل اول کتاب *دلایل الاعجاز* توجه ویژه‌ای نسبت به شعر و دفاع از آن داشته است.

به گفته زکی‌العشماوی اندیشه نظم در نظر عبدالقاهر اساساً مبتنی است بر این باور که زبان دارای دو کاربرد کاملاً متفاوت است: یکی به عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌ها و اشاره‌ها و دیگری به عنوان ابزاری برای بیان احساسات و عواطف؛ یعنی اعتقاد

روش عبدالقاهر در تحلیل بلاغت سطحی و گذرا نیست و تنها به تقدیم یا تأخیر و حذف یا ذکر لفظی بسنده نمی‌کند، بلکه به اسباب و علل آن اشاره می‌کند. (بانقیب، عبدالرحمن، ۱۴۳۰ق: ۳۵۰) در نتیجه عبدالقاهر در روش خود به وصف مجمل و گذرا اکتفاء نمی‌کند، بلکه به خصائص و ویژگی‌های این جمال و زیبایی می‌پردازد و دیدگاه او درباره تحلیل زیبایی، یک دیدگاه موضوعی است که به صورت تحلیلی به بیان آن می‌پردازد.

بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که او برای شرح نظریه نظم از سه منظر اساسی به ادبیات روی می‌آورد: «ساخت لفظی»، «ساخت نحوی» و «ساخت معنایی». (عباس، ۱۳۸۷ش: ۵۶) او در آغاز نظریه خود بحث کلی و مجمل و مبهم درباره فصاحت و بلاغت و نظم کلام را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «ولا یکنفی أن تقولوا أنه خصوصية في كيفية النظم وطريقة مخصوصة نسق الکلم بعضها علی بعض حتی تصف تلک الخصوصية وتبینوها وتذکروا لها أمثلة». (جرجانی، ۱۴۲۸هـ-ق: ۹۲) اینکه تنها بگویید فصاحت و بلاغت خصوصیتی است در کیفیت نظم الفاظ و طریقه‌ای است مخصوص در پیوستن کلمات به همدیگر کافی نیست، مگر آنکه این خصوصیت را توصیف کنید و آن را کاملاً مشخص نماید و برای توضیح آن نمونه‌هایی بیاورید». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۷۶)

عبدالقاهر جرجانی در نظریه خود درباره مسائلی همچون لفظ، معنی، نحو و ساختار و ترکیب اجزای کلام سخن گفته که در اینجا به صورت مختصر این موارد را از دیدگاه ایشان بررسی خواهیم کرد.

دیدگاه عبدالقاهر در مورد لفظ

از چهره معانی می‌گشاید. عبدالقاهر در تعریف نظم در کتاب *دلائل الاعجاز* می‌گوید: «نظم چیزی جز قرار دادن کلام بر اساس آنچه علم نحو اقتضاء می‌کند و همچنین رعایت قوانین و اصول و روش‌های آن نیست». (جرجانی، ۱۴۲۸ه.ق: ۱۲۷)

در واقع این همان تصور و دیدگاه عبدالقاهر برای کیفیت و چگونگی کاربرد و تطبیق نظریه نظم و اجرای آن در ادبیات بود، که عبارت است از قرار دادن کلام براساس اقتضای علم نحو و معانی نحوی، که با بهترین اسلوب و مطابق با مقتضای حال مخاطب بیان می‌شد. اگر قصد و غرض متکلم خبر دادن از استمرار و دوام انطلاق زید باشد، گفته می‌شود «زید منطلق»، اما اگر غرض خبر دادن درباره حدوث و تجدد انطلاق زید باشد، گفته می‌شود «زید ینطلق» و اگر تنها حادث شدن انطلاق زید مراد باشد گفته می‌شود «انطلق زید». به این ترتیب، معانی نحوی که مراد عبدالقاهر بود به اعراب کلمات محدود نمی‌شد.

در جایی دیگر از کتاب *دلائل الاعجاز* می‌گوید: «چیزی را نخواستی یافت که درستی یا نادرستی آن ریشه در شیوه نظم آن نداشته باشد و در آن پای یکی از معانی نحو در میان نباشد. در واقع، دلیل درست بودن آن انطباق با معانی نحوی و دلیل نادرست بودن آن عدم انطباق با مسائل نحوی است. در نتیجه، باید ریشه فساد در کلام و نظم را در عدم انطباق آن با معانی نحوی دانست». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۲۰)

تا اینجا معلوم شد که منظور او از قانون نحو فقط احکام دستوری نیست، بلکه دیدگاه‌هایی درباره جمله و ارتباط کلمات با هم بسیار عمیق‌تر و ظریف‌تر از این است. در دیدگاه او هیچ کلمه‌ای به خودی خود زشت یا زیبا نیست، بلکه شیوه چینش کلمات در کنار یکدیگر میزان زیبایی لفظ و جمله را معلوم می‌کند.

به وجود دو نوع از الفاظ: الفاظی که تنها بر صورت و سطح اشیاء دلالت می‌کنند و الفاظی که بیانگر حقایق اشیاء هستند. (عشماوی، ۱۳۸۵ش: ۲۹)

می‌توان گفت که منظور او این است که الفاظ به تنهایی نشانه‌هایی بیش نیستند و خارج از سیاق جمله هیچ مزیت و فایده‌ای ندارند، بلکه هنگامی که در سیاق جمله و ساختار نظم قرار می‌گیرند، اهمیت پیدا می‌کنند. بنابراین، لفظ وقتی می‌تواند معنای مشخصی داشته باشد که در ترکیب جمله قرار گیرد و سیاق و ساختار جمله تنها زمینه‌ای است که لفظ مفرد و مجرد در آن فرصت نمود و تحرک پیدا می‌کند. در نتیجه، از نظر عبدالقاهر لفظ تابع معناست که این تابعیت از رهگذر نحو صورت می‌گیرد. با دقت در دیدگاه عبدالقاهر درباره زبان، این نتایج از آن برداشت می‌شود:

Z ما اشیاء را پیش از وضع الفاظ می‌شناسیم؛ یعنی ما مفاهیم مرد و زن و زندگی و... را پیش از آنکه این اسم‌ها را برایشان وضع کنیم می‌شناسیم.

Z لفظ مفرد تنها وسیله‌ای است برای اشاره؛ نه بیشتر نه کمتر.

Z لفظ مفرد نمی‌تواند بر معنای مشخصی دلالت کند و فایده ویژه‌ای را دربر داشته باشد مگر اینکه وظیفه ویژه‌ای را در سیاقی ویژه به عهده بگیرد.

دیدگاه عبدالقاهر جرجانی در مورد نحو

دیدگاه او درباره نحو نیز همانند لفظ و زبان متفاوت با پیشینیان است. از نظر عبدالقاهر رسالت نحو در بیان و توضیح اعراب آخر کلمات خلاصه نمی‌شود و مجموعه‌ای از قواعد خشک و خالی از احساس نیست؛ و بالاخره نحو دانشی نیست که در بلاغت و هنر هیچ نقشی نداشته باشد. بلکه در نظر او علمی است که نقاب

و فصاحت بحث می‌کنیم کاری به معانی کلمات مفرد نداریم و معانی الفاظ هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد». (همان: ۱۱۸) در اینجا می‌توان از کلام عبدالقاهر این نتیجه را گرفت که آنچه در بلاغت وجود دارد فکر به آن تعلق دارد. پس منظور از معانی در نظر عبدالقاهر معانی حاصل از پیوند و تألیف و ترکیب کلام است. تا اینجا مشخص شد که مزیت کلام به سبب نظم آن است و نظم همبستگی و تناسب معانی الفاظ آن با یکدیگر است.

دیدگاه عبدالقاهر درباره ترکیب و سیاق کلام

عبدالقاهر به مسئله مهم ترکیب و ارتباط اجزای جمله اهتمام ورزید. به طوری که نظم بدون تعلیق و ارتباط بعضی از اجزای جمله با هم امکان‌پذیر نیست. در واقع، مفهوم واقعی نظم به همان ترکیب و سیاق کلام برمی‌گردد. بنابراین، از نظر عبدالقاهر جایگاه ویژه‌ای دارد و کلمات و الفاظ بر همدیگر برتری ندارند، بلکه وقتی ارزش پیدا می‌کنند که در ترکیب و سیاق جمله قرار بگیرند. عبدالقاهر در این زمینه در کتاب *دلائل الاعجاز* می‌گوید: «همانا فصاحت کلام فقط در ارتباط و پیوستگی اجزای کلام به شیوه ویژه‌ای ظاهر می‌شود نه در کلمات مفرد». (جرجانی، ۱۴۲۸ق: ۳۷۵)

تقدیم

تعریف جامع و علمی از این اصطلاح نزد دانشمندان وجود ندارد؛ بلکه فقط احوال، تقسیمات و انواع آن

براساس این قاعده کلمات بر پایه نظم معانی و ترتیب معانی در ذهن گوینده مرتب می‌شوند و چینش کلمات به صورت هدفمند در ذهن گوینده شکل می‌گیرد و به مخاطب القاء می‌شود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که نحو و معانی نحوی که عبدالقاهر قصد و اراده آن را داشت، مفهومی وسیع‌تر از مفهوم رایج نحو دارد. مفهوم آن به صحت کلام و دوری از خطا برمی‌گردد.

دیدگاه عبدالقاهر جرجانی درباره معنی

قسمت دوم نظریه درباره معانی است. ترتیب معنوی کلام پیش از جرجانی نزد ابوهلال عسکری وجود داشته است. در این باره عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: «آنچه که انسان شایسته است بدانند این است که تصور نکنند که فکر به معانی کلمه مفرد و مجرد از معانی نحو تعلق دارد نه در وهم و نه در عقل می‌گنجد کسی در معنای «فعل» تفکر کند و آن را در «اسم» اعمال نکند و برعکس...» (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۴۱۰)

در نتیجه از نظر عبدالقاهر فکر فقط به معانی نحو تعلق دارد و کلام براساس ترتیب معانی هنگام توالی آنها در نطق مرتب می‌شود؛ اما از نظر ساخت معنایی جرجانی اصالت را به معنی کلام می‌دهد و نظم را تابع معنی می‌داند. او اعتقاد دارد ظرافت‌هایی که در جابه‌جایی و حذف اجزای جمله روی می‌دهد موجب آرایش‌های ادبی است و این ظرافت‌ها تصادفی نیست، بلکه به سبب اغراض گوناگونی است که در ضمیر گوینده بوده است. واضح و آشکار است که معنا در مکتب عبدالقاهر رمز هنر و اساس آن و منبع زیبایی در کلام است.

عبدالقاهر با تأکید معانی کلمات مفرد را از حیطة بلاغت و فصاحت خارج کرد. «وقتی ما در امر بلاغت

کلام را جایز نمی‌دانستند و آن را سبب فساد کلام می‌دانستند. از این جمله «عتابی» است که فساد کلام و تغییر معنی را به تقدیم و تأخیر ارکان جمله ارجاع می‌داد. زیرا معتقد بود که الفاظ همچون اجساد و معانی همانند ارواح آنها هستند که با چشم دل می‌توان آنها را دید. پس اگر آنها را مقدم و مؤخر کنیم، صورت فنی کلام دچار فساد می‌شود و معنا تغییر می‌کند. ابن‌سنان از دیگر علمایی است که همانند عتابی به صراحت بیان می‌کند که الفاظ باید در موقعیت و مکان خود قرار بگیرند و تقدیم و تأخیر در کلام را رد می‌کند و می‌گوید: «الفاظ باید در مکان و موقعیت خود قرار گیرند و در کلام نباید تقدیم و تأخیر باشد، زیرا این کار به فساد در کلام می‌انجامد».

(خفاجی، ۱۹۶۷م: ۱۱)

اما برخلاف دیدگاه این دانشمندان کسانی مانند عبدالقاهر جرجانی، ضیاءالدین ابن‌اثیر (۶۳۷)، زرکشی (۷۹۲) و دیگران، به جوانب زیباشناسی اسلوب تقدیم و تأخیر اهتمام و عنایت داشتند. به طوری که عبدالقاهر جرجانی این باب را دارای فایده‌ها و زیبایی‌های زیادی برشمرد و می‌گوید: «این باب از کتاب را فواید بسیاری است و محاسن بی‌شمار، دامنه استعمال در آن وسیع است و کرانه‌های آن بس دور، در این باب معانی بدیعی برای شما چهره می‌گشاید و شما را به نکات لطیفی آگاه می‌سازد شعری را می‌بینید که شنیدنش شما را به وجد و شوق می‌آورد و در خاطر شما تأثیری بس لطیف بر جای می‌گذارد، آنگاه تأمل می‌کنید و متوجه می‌شوید که علت اینکه آن شعر لطافتی یافته و نشاطی در شما ایجاد کرده است که در آن کلمه‌ای مقدم شده و لفظی را از جایی برداشته در محلی دیگر نهاده‌اند». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۶۶)

را بیان کرده‌اند و از تعریف جامع و اصطلاحی آن غافل شده‌اند. دلیل آن هم شاید وضوح و آشکار بودن معنا و مفهوم آن است، اما با توجه به کاربرد آن، اصطلاحی است که بر یکی از اسلوب‌های عرب در کلام اطلاق می‌شود و نشانه آن تغییر لفظ از مکان و موقعیت اصلی خود و مقدم آن است. در نتیجه، تقدیم یک اسلوب رایج در زبان عربی و بلاغت عربی است و بدون شک از دقیق‌ترین و ظریف‌ترین اسلوب‌های بلاغی است.

مسئله تقدیم و تأخیر از مسائل مهمی است که در گذشته مورد توجه قرار گرفته است. در آغاز علمای نحو به بحث پیرامون آن پرداختند، اما ملاحظات پیشینان درباره تقدیم و تأخیر به مسائل نحوی محدود نمی‌شد بلکه دانشمندان علم بلاغت به زاویه فنی آن روی آوردند. کسانی مانند ابوعبیده، ابن قتیبه و عبدالقاهر جرجانی در این باره بیش از همه به بحث و تحلیل جوانب فنی آن پرداختند. ابوعبیده درباره مجاز مقدم و مؤخر و ابن قتیبه درباره تقدیم و تأخیر در ضمن اسلوب قلب بحث کردند، اما عبدالقاهر جرجانی با فراتر گذاشت و در مورد جوانب مختلف آن به صورت وسیع و جامع بحث کردند. تا در نهایت علمای بلاغت در باره تنظیم بحث تقدیم و تأخیر سخن گفتند و بین تقدیم و تأخیر در جمله انشایی و خبری تمییز قائل شدند و تقدیم در جمله خبری را به تقدیم مسندالیه، مسند و متعلقات آنها تقسیم کردند.

علمای بلاغت بعد از عبدالقاهر جرجانی از فکر سیبویه که انگیزه تقدیم را عنایت و اهتمام به مقدم می‌دانست، پا فراتر گذاشتند و علاوه بر آن انگیزه‌های دیگری مانند «اختصاص و تقویت کلام» برای تقدیم به کار بردند. هر چند برخی از علمای تقدیم و تأخیر در

در ادامه با آوردن نمونه‌هایی از سوره بقره به تبیین و بررسی آرای عبدالقاهر جرجانی، سکاکی و ابن-عاشور دربارهٔ تقدیم مسندالیه در سیاق اثبات و نفی می‌پردازیم.

۱. تقدیم مسندالیه در سیاق مثبت

۱-۱. تقدیم مسندالیه معرفه (عَلِمَ) بر مسند فعلی

در سوره بقره این اسلوب به شکل فراوانی دیده می‌شود، اما از میان معارف به دلیل اهتمام علمای بلاغت به «عَلِمَ و ضَمِير» در این بخش این دو عنصر را بررسی خواهیم کرد: قول خداوند متعال «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (بقره/ ۱۵) و «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره/ ۲۴۵).

پیشینیان قبل از عبدالقاهر جرجانی معتقد بودند که تقدیم مسندالیه فقط برای اهتمام به مقدم است. به طوری که اشاره‌ای به سبب اهتمام آن نداشتند، اما عبدالقاهر جرجانی این اسلوب را شرح و تفصیل کرد. او در جایی از کتاب *دلائل الاعجاز* می‌گوید: «گاهی اوقات مردم گمان می‌کنند که اگر بگوییم تقدیم مسندالیه برای عنایت و اهتمام است، کافی است زیرا که ذکر آن دارای اهمیت است بدون اینکه ذکر کنیم این عنایت و توجه از کجا حاصل شده است. در نتیجه، در نظر آنها مسئله تقدیم و تأخیر امری کوچک پنداشته می‌شود» و در جای دیگر می‌گوید: «اینکه بعضی معتقدند گاه تقدیم کلمه به خاطر تصرف در لفظ است و به لحاظ آن است که گوینده برای سجع و قافیه میدان بیشتری داشته باشد عقیده‌ای است بی ارزش». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۶۳) تقدیم از دیدگاه او بر دو وجه اصلی است: الف) تقدیم به نیت تأخیر یا تقدیم ما حقه التأخیر؛ ب) تقدیمی که بر نیت تأخیر نیست.

نوع اول تقدیم هنگامی است که کلمه‌ای با تقدیم همان حکمی را که قبل از تقدیم داشته است دارد، و در همان نوع اعرابی که بوده است می‌باشد. مانند خبر مبتدایی که آن را بر مبتدا مقدم ساخته‌اید یا مفعولی که آن را قبل از فاعل آورده‌اید. چنانچه می‌گویید «منطلق زید» و «ضرب عمرا زید» معلوم است که «منطلق» و «عمرا» هیچ یک با تقدمشان از موقعیتی که قبلاً داشتند خارج نشده‌اند. یعنی «منطلق» مرفوع است و خبر مبتدا و «عمرا» منصوب است و مفعول. همان-طور که وقتی آنها را مؤخر ذکر کردیم چنان بودند.

(جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۶۶)

عبدالقاهر جرجانی در مورد تقدیم مسندالیه معرفه بر مسند فعلی معتقد است هنگامی که می‌گوییم «زید قد فعل» و «أنا فعلت» و «أنت فعلت» اقتضاء می‌کند که قصد و توجه ما به فاعل باشد و در این باره می‌گوید: «جمله «أنت فعلت» اقتضایش این است که قصد و توجه ما به سمت فاعل باشد، البته منظور از این قصد و توجه دو قسم است:

الف) منظور فعلی است که خواسته‌ایم تنها همان فرد مورد نظر را بدان اختصاص دهیم یعنی می‌گوییم تنها او فاعل این فعل است و هیچ‌کس دیگر نیست، مانند «أنا شفعت فی باب فلان»؛ تنها من بودم که درباره فلانی میانجی‌گری کردم.

ب) منظور ما این است که بر شنونده محقق کنیم که فلان کس یقیناً این کار را انجام داده است و مقصود این است که مخاطب را از شبهه و از اینکه نسبت به ما گمان اشتباه و غلط نماید باز داریم. مانند «هو يعطى الجزيل» یعنی عطای فراوان عادت همیشگی اوست. (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۸۲)

در تقدیم مسندالیه معرفه به نظر می‌رسد عبدالقاهر جرجانی بین علم و ضمیر متکلم و غایب و مخاطب

تقویت به معنای تأکید اسناد کلام است و آن هنگامی است که مسندالیه معرفه بر مسند فعلی مقدم شود به طوری که ضمیری از مسند (فعل) به مسندالیه برگردد.

الاعتبارین علی السواء بل حق المعرف حمله علی وجه تقوی الحکم». (سکاکی، ۱۳۵۶ ه.ق: ۱۰۷) «واما جمله زید عرف به سبب دو اعتبار مختلف همانند هو عرف نیست بلکه حق تقدیم معرفه در اینجا حمل آن بر تقویت حکم است». در نتیجه، از نظر سکاکی تقدیم مسندالیه معرفه علم در این آیات دلالت بر تقویت کلام است.

ابن عاشور در این مورد تابع عبدالقاهر جرجانی است که معتقد بود تقدیم مسندالیه معرفه بر مسند فعلی هم برای اختصاص و هم تقویت کلام است که در آیه «قُلِ اللَّهُ يُجِيبُكُمْ مِنْهَا وَمَنْ كُلَّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ» (الأنعام/۶۴)، معتقد است که تقدیم دلالت بر اختصاص می‌کند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ه.ق: ۲۸۲/۷) اما در آیه «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه/۱۳) معتقد است که تقدیم افاده تقویت کلام می‌کند. او در تفسیر فوق می‌گوید: «تقدیم مسندالیه معرفه بر خبر فعلی در این آیه بدون شک افاده تقویت حکم می‌کند. سپس در درجه دوم می‌تواند حصر مسند بر مسندالیه نیز باشد». (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ه.ق: ۹۳/۱)

۲-۱. تقدیم مسندالیه معرفه (ضمیر) بر مسند فعلی

وقال تعالی «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» (بقره/۳۰) و «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه/۱۳)

اما درباره تقدیم مسندالیه ضمیر بر مسند فعلی دیدیم که عبدالقاهر جرجانی و ابن عاشور آن را همانند تقدیم مسندالیه اسم ظاهر می‌دانستند و معتقد بودند که اقتضای جمله ایفاء می‌کند که تقدیم برای اختصاص است یا تقویت کلام. در این باره عبدالقاهر می‌گوید: «الف) منظور فعلی است که خواسته‌ایم تنها همان فرد

تفاوتی قائل نشدند، بلکه از نظر ایشان شرایط جمله اقتضاء می‌کند که تقدیم برای اختصاص^۱ است یا تقویت اسناد کلام. در نتیجه دیدگاه عبدالقاهر در مورد این آیه و تقدیم مسندالیه معرفه (عَلَم) این است که تقدیم در درجه اول برای تقویت اسناد کلام است، اما شرایط اقتضاء می‌کند که تقدیم برای اختصاص نیز باشد زیرا ضمیر مستتر هو در یستهزه به الله برمی‌گردد و تقویت حکم برای بار دوم دارای تأکید بیشتری است. اما در مورد آیه دوم آنچه از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی می‌توان برداشت کرد این است که تقدیم مسندالیه الله برای تقویت حکم است نه اختصاص و می‌گوید: «در برخی از جمله‌ها به دلیل تکرار اسناد جمله دارای تأکید بیشتری است و برای تقویت حکم کلام می‌آید. یک بار به مسندالیه و بار دیگر به ضمیر مستتر اسناد داده می‌شود». (جرجانی، ۱۴۲۸ ه.ق: ۱۶۳-۱۶۲)

اما دیدگاه سکاکی درباره تقدیم مسندالیه معرفه اندکی با نظر عبدالقاهر جرجانی اختلاف دارد. به طوری که سکاکی در تحلیل خود ضمیر را از اسم ظاهر و عَلَم جدا می‌کند، بدون توجه به منفی یا مثبت بودن جمله. از نظر سکاکی تقدیم مسندالیه معرفه «اسم ظاهر» یا «علم» فقط برای تقویت اسناد کلام است که در این زمینه با عبدالقاهر جرجانی اندکی مخالفت می‌کند؛ چرا که عبدالقاهر جرجانی معتقد است این نوع تقدیم هم برای افاده تقویت کلام و هم برای اختصاص با توجه به اقتضای جمله بود. سکاکی در این باره می‌گوید: «و أما نحو زید عرف فلیسا من قبیل هو عرف فی الاحتمال

۱. تخصیص یا اختصاص به معنای محصور کردن مسند در مسندالیه و بالعکس است که علمای بلاغت آن را تأکید تأکید نامیده‌اند، اما

يعطى الجزيل " كان المراد تحقيق اعطائه الجزيل عند السامع دون تخصيص اعطاء الجزيل به» (سكاكى، ۱۳۵۶ه.ق: ۱۰۶) «هرگاه گفتم «هو يعطى الجزيل» مراد از تقديم مسنداليه تحقق اعطای جزيل نزد شنونده است بدون دلالت آن بر اختصاص و هرگاه گفتم أنا عرفتُ وأنت عرفتَ وهو عرف به اعتبار اول دلالت بر تقويت حکم می‌کند و به اعتبار دوم دلالت بر اختصاص» سكاكى در تقديم مسنداليه ضمير معتقد است که هنگامی می‌تواند دلالت بر اختصاص بکند که دارای دو شرط باشد یکی جواز تقدير و دیگری اینکه مسنداليه در اصل فاعل معنوی باشد. (تفتازانى، ۱۴۱۱ه.ق: ۶۳/۱) به نظر می‌رسد سكاكى نیز اعتقاد به قاطعیت این قانون ندارد و اقتضای کلام را نیز در نظر دارد، زیرا در جمله هو يعطى الجزيل با اینکه همانند هو عرف است، اما سكاكى معتقد است که در اینجا دلالت بر تقويت حکم می‌کند.

اگر آیه دوم را از دیدگاه سكاكى بررسی کنیم می‌توان گفت که با توجه به دارا بودن دو شرط تقديم مسنداليه ضمير بر مسند فعلی دلالت بر اختصاص می‌کند.

در آیه اول ابن‌عاشور معتقد است که تقديم دلالت بر اختصاص دارد و می‌گوید: «تقديم در این آیه دلالت بر اختصاص می‌کند و با توجه به اینکه خبر نیز جمله اسمیه است و دلالت بر ثبوت و دوام دارد و همین امر به حصر در این آیه کمک می‌کند». (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ه.ق: ۳۹۲/۱) هرچند که از نظر سكاكى دلالت بر تقويت کلام می‌کند.

لازم به ذکر است اگر مسند فعل منفی باشد نیز داخل در سیاق مثبت است، زیرا مسند منفی برای مسنداليه به اثبات رسیده است. در این باره سكاكى می‌گوید: «همچنین اگر گفتم «أنت لا تكذب» حکم نفی

مورد نظر را بدان اختصاص دهیم. یعنی می‌گوییم تنها او فاعل این فعل است و هیچ کس دیگر نیست، مانند «أنا شفعت فی باب فلان»؛ تنها من بودم که درباره فلانی میانجیگری کردم یا ب) منظور ما این است که بر شنونده محقق کنیم که فلان کس یقیناً این کار را انجام داده است و مقصود این است که مخاطب را از شبهه و از اینکه نسبت به ما گمان اشتباه و غلط نماید، باز داریم مانند: «هو يعطى الجزيل» یعنی عطای فراوان عادت همیشگی اوست». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۸۲) اما برداشتی که می‌توان از نظر عبدالقاهر کرد این است که به نظر می‌رسد در ضمائر متکلم بیشتر گرایش به اختصاص دارد و در ضمائر غایب تمایل به تقويت کلام ولی در هر صورت به طور قطعی آن را بیان نکردند.

جرجانی در جای دیگر در مورد تقديم ضمیری که به وسیله جمله فعلیه تفسیر شده می‌گوید: «این روش برای ثبوت موضوع مؤکدتر است و شبهه را برطرف می‌کند و مطلب را محقق اعلام می‌کند. یعنی تأکید حکم تکرار اعلام را داراست وقتی موضوع به صورت اضمار آید و سپس تفسیر شود فخامتش بیشتر می‌گردد یعنی آیه شریفه «إِنَّهُ لَأُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (مومنون/ ۱۱۷) در نفی رستگاری از کافران تأکیدی دارد که اگر گفته شود «إن الكافرين لا يفلحون» این قوت و تأکید را نمی‌رساند زیرا موضوع پس از تنبیه و تحکیم توضیح داده شده است و گواه بر مطلب آنکه پیش از این نوع کلامها معمولاً انکاری است». (جرجانی، ۱۴۲۸ق: ۱۶۶)

اما سكاكى درباره تقديم ضمير بر مسند فعلی نظر جداگانه‌ای دارد که با آرای جرجانی و ابن‌عاشور به نظر می‌رسد اندکی اختلاف دارد. چرا که او بین ضمير و عَلم و اسم ظاهر معرف به «ال» تمییز قائل است. در جایی از کتاب مفتاح العلوم می‌گوید: «فإذا قلت "هو

ترکیب هم دلالت بر اختصاص دارد و هم دلالت بر تقویت کلام.

اما سکاکی همان‌طور که ذکر کردیم، مسندالیه معرفه را از نکره جدا می‌کند و می‌گوید: «و اما جمله رجل^{۱۰} عرف همانند جمله هو عرف نیست، بلکه حق نکره این است که دلالت بر تخصیص بکند به شرطی که مانعی در این زمینه وجود نداشته باشد» (سکاکی، ۱۳۵۶ق: ۱۰) و به نظر می‌رسد منظور از اختصاص در اینجا حصر تعیین و افراد است هنگامی که می‌گوییم رجل^{۱۰} جاء مراد از آن فقط مرد آمدن زن و هنگامی که می‌گوییم رجل^{۱۰} جاء به اعتبار دیگر مراد این است که فقط یک مرد آمدن نه دو یا چند مرد.

۳. تقدیم مسندالیه بر مسند مشتق (در حالت نفی و اثبات)

این اسلوب فراوان در قرآن کریم و ادب عربی به کار رفته است و برخی از علمای بلاغت به آن اهتمام ورزیدند. اما جای شگفتی است که عبدالقاهر جرجانی به این اسلوب توجهی نکردند در حالی که سکاکی و ابن‌عاشور به آن اشاره کرده‌اند: قال تعالی «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (۱۶۷).

سکاکی در مورد این اسلوب در حالت نفی سخن گفته و معتقد است که دلالت بر اختصاص می‌کند که درباره تقدیم در آیه «وما أنت علینا بعزیز» معتقد است که تقدیم مسندالیه مسبوق به نفی بر مسند مشتق یا فعلی می‌تواند دلالت بر اختصاص بکند، زیرا نفی شده در تقدیم مسندالیه مسبوق به نفی بگوییم: «ما أنا سعیت فی حاجتک ولا أحد سواي» زیرا خود اسلوب استلزام می‌کند که عمل سعی از طرف دیگری روی داده است در حالی که اگر بگوییم «ما سعیت فی حاجتک ولا أحد غیري» جمله درست است و

کذب از مخاطب قوی‌تر است نسبت به گفته لا تکذب أنت که در اینجا أنت تاکید مسندالیه محسوب می‌شود نه تاکید حکم». (سکاکی، ۱۳۵۶: ۱۰۶)

۲. تقدیم مسندالیه نکره بر مسند فعلی

تقدیم مسندالیه بر مسند فعلی فقط به مسندالیه معرفه محدود نمی‌شود. گاهی اوقات مسندالیه نکره نیز بر مسند فعلی مقدم می‌شود. عبدالقاهر معتقد است که جمله خبری نیز همانند استفهامیه است و می‌گوید: «در جمله «رجل^{۱۰} جاء» اعلام می‌کند که شخص آمده مرد است و روی سخن شما با کسی است که می‌دانسته شخصی نزد شما آمده، ولی از جنس او آگاهی نداشته است و اگر این معنی را نخواسته باشید می‌گویید «جاءنی رجل». همچنین اگر بگویید «رجل^{۱۰} طویل جاءنی» شنونده دانا بوده که فرد کوتاه قدی نزد شما آمده ولی نمی‌دانسته که این فرد از جنس زن بوده است یا مرد یا شنونده را در مرتبه کسی قرار داده‌اید که چنین اعتقاد داشته است». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۹۹)

اگر در دیدگاه عبدالقاهر جرجانی دقت نظر داشته باشیم، درمی‌یابیم که از نظر او تقدیم معرفه و نکره بر مسند فعلی در سیاق مثبت تفاوتی ندارد به طوری که به گفته محمد ابوموسی تقدیم نکره نیز همانند معرفه از نظر عبدالقاهر جرجانی هم دلالت بر اختصاص می‌کند هم تقویت کلام و این براساس مقتضای جمله است. (ابوموسی، ۱۴۲۷ق: ۱۷۱) در واقع، اختصاص مخالف تقویت کلام نیست زیرا چنانچه گفته‌اند اختصاص تاکید بر تاکید است. در نتیجه، امام عبدالقاهر جرجانی معتقد است که تقدیم نکره در این اسلوب دلالت بر تحقق امر و از بین بردن شک و تردید در شنونده و در نهایت معتقد است که این

اختصاص می‌کند. قول خداوند متعال «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۳۸).

در این مورد عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: «در جمله «ما فعلت» فعلی را از خود نفی می‌کنید که وقوع و عدم وقوع آن محقق نشده است و در جمله «ما أنا فعلت» فعلی را از خود نفی می‌کنید که محققاً انجام یافته است، ولی می‌خواهید بگویید که من آن را انجام نداده و برای دیگری به اثبات رسیده اما جمله «ما أنا ضربت زیداً» را جایی می‌گویید که مضروب بودن زید ثابت بوده است و معنی جمله «ما ضربت زیداً» این است که غیر شما زید را زده یا اصلاً زید زده نشده است». در واقع، تأکید در جمله «ما أنا فعلت» قوی‌تر از تأکید در جمله «أنا ما فعلت» است. زیرا نفی در آن داخل در نسبت است و مقصود از آن در این هنگام نفی مسندالیه نیست و در تحقیق گویی جمله اول، جمله منفی است و جمله دوم جمله مثبت». (جرجانی، ۱۳۶۸ش: ۱۸۱)

در تفسیر کلام ایشان می‌توان گفت که در جمله اول عملی را نفی کردیم در حالی که جمله درباره دیگران ساکت است اما در جمله دوم عملی را نفی کردیم، درحالی که آن را برای دیگران ثابت کردیم در نتیجه، تأکید در آن بیشتر و نسبت به جمله اول قوی‌تر است و این از نظر اکثر علمای بلاغت دلالت بر تخصیص می‌کند. در نتیجه، می‌توان گفت که تقدیم در این آیه از نظر جرجانی دلالت بر اختصاص می‌کند.

سکاکی با نظر عبدالقاهر اندکی مخالف است و معتقد است که نمی‌توان به صورت قطعی گفت که این نوع تقدیم دلالت بر اختصاص می‌کند. زیرا او به منفی یا مثبت بودن جمله توجه نمی‌کند، در نتیجه از نظر او تقدیم در این آیه افاده تقویت می‌کند زیرا ضمیر دارای شرایط اختصاص نیست.

همچنین نفی همراه استثناء درست نیست زیرا استثناء در این جمله ایجاب می‌کند که تو زید را زدی» (سکاکی، ۱۳۵۶ق: ۱۱۱) و این همان معنای حصر است که سکاکی به آن اشاره کرده است. بنابراین، سکاکی در تفسیر این آیه معتقد است که تقدیم دلالت بر تخصیص می‌کند.

اما ابن‌عاشور دیدگاه سکاکی را به طور کامل نمی‌پذیرد و معتقد است که تقدیم مسندالیه بر مسند مشتق چه در سیاق نفی و چه در سیاق اثبات حتماً افاده اختصاص نمی‌کند. سپس نظر سکاکی را نقد می‌کند و در تفسیر آیه «وما أنت علينا بعزیز» معتقد است که تقدیم در این آیه به ذات خود دلالت بر اختصاص نمی‌کند، بلکه با توجه به قرائن و مقتضای جمله تخصیص فهمیده می‌شود». (ابن‌عاشور، ۱۴۲۸ق: ۱۰۰/۲). اما جای تعجب است که در تفسیر این آیه معتقد است که نکته بلاغی خاصی وجود ندارد و می‌گوید: «در تقدیم مسندالیه در اینجا نکته‌ای وجود ندارد، بلکه در اصل جمله به صورت جمله اسمیه آمده است و تقدیم دلالت بر اختصاص نمی‌کند، زیرا تقدیم مسندالیه بر مسند مشتق نزد اکثر علمای علم معانی افاده تخصیص نمی‌کند بلکه تخصیص مختص مسند فعلی است» (همان‌جا) و در تفسیر آیه «ثواب الله خیر» می‌گوید: «تقدیم مسندالیه افاده تمکین و تثبیت خیر است». (همان: ۱۸۴/۲)

۴. تقدیم در سیاق نفی

۴-۱. تقدیم مسندالیه مسبوق به نفی بر مسند فعلی

علمای بلاغت و از جمله عبدالقاهر جرجانی، سکاکی و ابن‌عاشور به این اسلوب توجه ویژه‌ای داشته‌اند تا جایی که عبدالقاهر جرجانی و برخی دیگر از علمای بلاغت اعتقاد داشتند که این اسلوب دلالت بر

حکم کلام می‌آید بدون آنکه بین معرفه و نکره و ضمیر و اسم ظاهر تفاوتی قائل شود. هر چند در بین ضمائر در ضمیر متکلم بیشتر گرایش به اختصاص داشت و در ضمیر غایب بیشتر به تقویت کلام.

- سکاکی دربارهٔ تقدیم مسندالیه بر مسند فعلی مسندالیه را به چند دسته تقسیم می‌کند و بین مسندالیه، ضمیر و اسم ظاهر و نکره در دریافت معنا فرق می‌گذارد.

- در تقدیم مسندالیه مسبوق به نفی بر مسند فعلی تا حدودی بین علماء اختلاف وجود دارد. جرجانی معتقد است این نوع تقدیم حتماً برای اختصاص می‌آید، اما سکاکی با توجه به اینکه بین جمله منفی و مثبت فرقی نمی‌گذارد و معرفه و نکره و ضمیر بودن آن و دارا بودن شرایط اختصاص را معیار می‌داند، معتقد است که به صورت قطعی نمی‌توان گفت که این نوع تقدیم دلالت بر اختصاص می‌کند.

- اما ابن عاشور در تقدیم مسندالیه بر مسند فعلی از عبدالقاهر پیروی می‌کند، اما در سیاق نفی معتقد است که سیاق جمله و اقتضای حکم کلام ایفاء می‌کند که آیا تقدیم بر تقویت دلالت دارد یا برای اختصاص آمده است و با سکاکی در مورد تقدیم نکره بر مشتق که معتقد بود افاده اختصاص می‌کند، مخالفت می‌کند. در حالی که جرجانی به این نوع تقدیم نپرداخته است.

- تفاوت سکاکی با جرجانی در این است که در تقدیم مسندالیه به منفی یا مثبت بودن جمله توجهی نمی‌کند. در حالی که جرجانی به معرفه و نکره یا ضمیر بودن مسندالیه توجه زیادی در دریافت معنی ندارد. به طور مثال تقدیم اسم ظاهر بر مسند فعلی از نظر سکاکی حتماً دلالت بر افاده تقویت کلام می‌کند، در حالی که اگر نکره باشد دلالت بر اختصاص می‌کند، اما از نظر عبدالقاهر تقدیم مسندالیه بر مسند فعلی، چه

ابن عاشور نیز معتقد است که نوع حتماً افاده اختصاص نمی‌کند، بلکه اقتضای جمله ایفاء می‌کند که آیا تقدیم دلالت بر اختصاص می‌کند یا تقویت کلام، هر چند تقدیم در این آیه را دلالت بر اختصاص می‌داند و می‌گوید: «تقدیم مسندالیه بر مسند فعلی همانند جمله ما انا قلت افاده اختصاص می‌کند که مراد از آن نفی حزن فقط از آنها و نه کس دیگری». (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق: ۴۲۶/۱) در نتیجه، ابن عاشور یک دیدگاه خاصی را در این زمینه قرار داده به طوری که گاهی با عبدالقاهر مخالفت می‌کند و گاهی همسو می‌شود. به طوری که در تفسیر آیه «ولا هم هم ينظرون»، برخلاف عبدالقاهر معتقد است که تقدیم در اینجا فقط برای تقویت آمده است و همچنین با سکاکی که اعتقاد دارد تقدیم مسندالیه نکره بر مسند مشتق افاده اختصاص می‌کند مخالف بوده است. دیدیم که دیدگاه ابن عاشور در این بخش کاملاً مستقل و میانه‌رو است.

بحث و نتیجه‌گیری

از این پژوهش نتایج حاصل شد که عبارت‌اند از:
- پژوهش درباره نظم قرآن در میان سایر پژوهش‌های بلاغی دارای اهمیت ویژه‌ای است، زیرا گوشه‌ای از اعجاز بلاغی آیات را آشکار می‌سازد. از سوی دیگر، اسلوب قرآن والاتر از آن است که آن را داخل چارچوب مشخصی محدود کنیم.

- مسئله مهم تقدیم در بلاغت از مهم‌ترین پدیده‌های لفظی در علم معانی است، زیرا به متکلم اجازه می‌دهد که در چینش الفاظ و تعبیر از مفاهیم ذهنی خود آزاد باشد.

- در تقدیم مسندالیه بر مسند فعلی جرجانی معتقد بود که هم دلالت بر اختصاص می‌کند و هم برای تقویت

جرجانی، عبدالقاهر (۱۴۲۸ق). *دلائل الاعجاز فی علم المعانی*. شکله و شرحه و خرج شواهده یاسین الایوبی. بیروت: المكتبة العصرية.

_____ (۱۳۶۸ش). *دلائل الاعجاز*. ترجمه محمد رادمنش. تهران: آستان قدس رضوی.

الخفاجی، ابن سنان (۱۹۶۷م). *سرافصاحة*. تحقیق عبدالمتعال صعیدی. صبیح الزرکلی: الاعلام.

سکاکی (۱۳۵۶ق). *مفتاح العلوم*. چاپ اول. مصر: مصطفى البابی الحلبي.

عباس، محمد (۱۳۸۷ش). *عبدالقاهر و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی*. ترجمه مریم مشرف. تهران: چشمه.

عتیق عبدالعزیز (بی تا). *فی تاریخ البلاغة العربی*. بیروت: دارالنهضة العربیة. د. ت.

العشماوی، زکی (بی تا). «نظریه نظم امام عبدالقاهر جرجانی». ترجمه محمدهادی مرادی. تهران. مجله *زیان و ادب*. شماره ۲۹. ص ۱۳۸.

الفیروزآبادی (بی تا). *القاموس المحيط*.

القونجی، محمد (۱۴۲۴ق). *معجم العلوم العربیة*. چاپ اول. بیروت: دارالجیل.

کحالة، عمر رضا (بی تا). *معجم المؤلفین*. جلد ۱۴. بیروت: دارأحیاء التراث العربی.

محمد، ابوموسی (۱۴۲۷ق). *خصائص التراکیب*. قاهره: مكتبة وهبة.

_____ (۱۴۰۸ق). *دلالات التراکیب*. مصر: مكتبة وهبة.

معرفه باشد چه نکره دلالت بر تقویت و اختصاص دارد.

- به نظر می‌رسد منظور از تخصیص در تقدیم نکره نزد سکاکی حصر مطلق نیست، بلکه نسبت به بقیه متعلقات دلالت بر اختصاص می‌کند که این نوع حصر به نوعی حصر نسبی است در حالی که عبدالقاهر جرجانی در این بخش به تحقق اسناد کلام اشاره می‌کند.

منابع

القرآن الکریم.

ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰ق). *التحریر و التنویر*. چاپ اول. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.

ابن فارس (۱۳۷۱ق). *معجم مقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام هارون. جلد ۵.

ابن منظور (بی تا). *لسان العرب*. قاهره: دارالمعارف.

اصفهانى، الراغب (بی تا). *المفردات فی غریب القرآن*.

محمد سید کیلانی. بیروت: دارالمعرفه.

بانقیب، عبدالرحمن (۱۴۳۰ق). *مناهج التحلیل البلاغی عند علماء الاعجاز*. چاپ اول. ریاض: دارکنوز اشبیلیا.

بکری، شیخ امین (۱۴۰۵ق). *البلاغة فی ثوبها الجدید*. جلد ۱. بیروت: دارالعلم المالئین.

تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۱ق). *مختصر المعانی*. قم: دارالفکر.

الجرجانی، شریف (۱۴۲۴ق). *التعریفات*. جلد ۱. بیروت: دارالفکر.